



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و پنجاه و سوم





مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

بهر اظهارست این خلق جهان

تا نماند گنج حکمت‌ها نهان

به نام خداوند مهر گستر

سلام و احترام بر جناب آقای شهبازی و مشتاقان حضور

نام پیغام: ای کور و کر به رقص آ (قسمت اول)

انسان با وجود این که تمام آموزه‌های معنوی مانند کتاب‌های انبیا و عارفان را در دسترس دارد، زنده نمی‌شود. او از قرآن می‌شنود:

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»

«آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم؟»

اما نمی‌شنود که باید فضاگشایی کند. این آیه می‌گوید ای کور و کر به رقص آ. ما با گوش حسی از بزرگان می‌شنویم که باید از درد و انقباض من ذهنی پرهیز کنیم، اما گوش حسی ما نمی‌تواند به گوش دل ما انتقال دهد، زیرا راه آسمان عدم در درونمان بسته شده است.



ما با گوش حسّی خود از بزرگان می‌شنویم که باید تمام اتفاقات را بازی دانست و در این اتفاقات رقصید، اما گوش دل ما بسته است. ما می‌بینیم که مولانا هزاران بیت طلایی را از لامکان آورده و حیرت می‌کنیم. اما چشم دل ما آن را نمی‌بیند. اگر می‌دید با چنین من‌ذهنی پُردردی پیش نمی‌رفت. بنابراین ما کوردل و کورچشم هستیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۹

کور و کران عالم، دید از مسیح مَرهم

گفته مسیح مَریم کی کور و کر به رقص آ

کور و کران عالم من‌های ذهنی هستند که نیاز به پیر راه‌دانی چون مولانا و حافظ دارند، اما به دلیل داشتن یک پندار کمال بزرگ و توهم می‌دانم فقط می‌توانند گوش خود را به من‌ذهنی خود بدهند. آن‌ها با این دل ویران شده و انبوه دردها، صدای زندگی را از زبان بزرگان نمی‌شنوند، مگر این که سخن کسی با باورها و اعتقادات او هم‌خوانی داشته باشد یا این که سخنان بزرگان را به ظنّ خود تفسیر کند.

در این بیت می‌گوید دسته‌ای از این کور و کران هستند که با یاری بزرگانی چون مولانا بینا و شنوا شده‌اند. مسیح نماد انسان زنده به حضور است که دم زنده کننده دارد. مولانا برای ما فارسی‌زبانان سایه خورشید زندگی است که ما را به نور خورشید هدایت می‌کند. او از ما می‌خواهد که برای درمان خود به رقص درآییم، رقصی از جنس زندگی، رقصی از جنس انبساط و آزادی مرکز، رقصی از جنس شادی بی‌سبب و بی‌نهایت. رقص یعنی حرکت کردن و در حرکت بودن. هر چیز در هستی به نوعی در جنبش است. بدن انسان هر لحظه تغییر می‌کند، ما نیز باید طبق قانون زندگی حرکت و تغییر را بپذیریم. در اصل باید بگوییم حرکت و تغییر فرم را بپذیریم. با هر چیزی که هم‌هویت می‌شویم باید بدانیم که آن هم‌هویت‌شدگی در حال تغییر و حرکت است و زمان از بین رفتن آن فرامی‌رسد و ما قرار است درد بکشیم.



به این همانیدگی‌ها فکر کنید: خانواده، پول، خانه و اموال، باور، مقام، فکرهای پشت سر هم. آیا این‌ها در حال تغییر و حرکت نیستند؟ آیا این‌ها به خاطر این که ما درد نکشیم ما را ترک نمی‌کنند؟ تماشای بدون توجه به این که ما با آن‌ها هم‌هویت هستیم کار خودشان را می‌کنند و از بین می‌روند. بنابراین ما باید طبق قانون زندگی پیش برویم و با تمام فرم‌های بیرونی برقصیم و در آن‌ها نماییم و گیر نکنیم. باید با آن‌ها در رقص باشیم و به حاشیهٔ مرکزمان برانیمشان. به عنوان مثال زمانی که مادر من فوت شد من نتوانستم تغییر و حرکت او را بپذیرم، نتوانستم بپذیرم که روزی این تن را ترک خواهد کرد. زندگی او را در قالب قوانین خویش در یک مدت موقتی به این جهان آورد و بُرد. اما من ذهنی من می‌گفت او باید نرود و بماند تا من درد نکشم. او بر ضد قانون زندگی رفتار می‌کند!

ما از مولانا می‌شنویم که باید با جهان فرم و بی‌فرمی برقصیم و در حرکت باشیم. اما به دلیل کوری و کری درون و بسته بودن روزن دل، منقبض می‌شویم و از این لحظهٔ جاودانه به گذشته و آینده و جهان بیرون می‌پریم. گوش من ذهنی فقط برای شنیدن سروصدای جهان بیرون است. ما باید تلاش بیهوده با من ذهنی را کنار بگذاریم و آن را خاموش کنیم تا زندگی در مرکز ما صحبت کند.

در این پیغام می‌خواهم به غفلت انسان من ذهنی پردازم که چگونه از کنار مجلس عاشقان رد می‌شود و حواس خود را به زمان و مکان و ابعاد جسمی خود می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۹

کور و گرانِ عالم، دید از مسیحِ مرهم

گفته مسیحِ مریمِ کی کور و گر به رقصِ آ



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۸

هر کجا بینی برهنه و بی نوا

دان که او بگریخته است از اوستا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۹

تا چنان گردد که می خواهد دلش

آن دل کور بد بی حاصلش

*اوستا: استاد

می گوید «هر کجا بینی برهنه و بی نوا» یعنی هر انسانی را دیدی که از برکت زندگی خالی و عریان است و نوایی از عشق و فضای گشوده شده در درون او نیست، «دان که او بگریختست از اوستا» بدان که او از استاد و پیر راه دان گریخته است. کسی که از پیری چون مولانا بگریزد و نوای او را نشنود، بی نوا می شود و زندگی او را با دردهای من ذهنی اش تنها می گذارد. سبب گریز از بزرگان این است که من ذهنی تمایلی به حرکت و رقص با جهان ندارد و نمی خواهد از کاهلی خود برهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۹

تا چنان گردد که می خواهد دلش

آن دل کور بد بی حاصلش

می خواهد از سخنان بزرگان گوشش را بپوشاند تا آن طور که من ذهنی اش براساس خواسته های مادی می خواهد پیش برود.



«دلِ کورِ بدِ بی حاصل» صفت دلی ست که توسط من ذهنی پوشانیده شده. کور است چون انعکاس زندگی را در بزرگان را نمی بیند. بد است چون با بدان و بی نوایان قرین است. بی حاصل است چون محصولاتِ من ذهنی اش هیچ و آفل است. من ذهنی حاصلش بی حاصلی و درد است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷

کار همه مُحَبَّانِ همچون زَرست امشب

جان همه حسودان کور و کَرست امشب

*مُحِب: دوست دارنده

منظور از امشب در هر دو مصرع، شب دنیاست. به راستی مُحَبَّانِ کیستند؟ مُحَبَّانِ انسان‌هایی هستند که دوست‌دار تمام ذرات جهان‌اند. آن‌ها زندگی را در ذره ذره جهان می بینند و در شب دنیا که انبوهی از مردگان وجود دارند به همه چیز عشق می ورزند. بزرگان زنده شده محب و دوست‌دار تمام هستی‌اند و در شب دنیا برخلاف تمام خفتگان در ذهن، بیدار و آگاه‌اند. مولانا می گوید کار مُحَبَّانِ مانند زر است. زر یا طلا نماد دلی ست که زیبایی بخش و زینت‌دهنده جهان است. حضور آنان موجب افزودن شکر و شیرینی به جهان است. آن‌ها به زشتی‌های من‌های ذهنی کاری ندارند. کار آن‌ها انعکاس نور خداوند به جهان است.

در مصرع بعد می گوید «جان همه حسودان کور و کَرست امشب». در مقابل این زرین دلان و زینت‌بخشان، حسودانی هستند که جان آن‌ها کور و کر است. منظور از جان، جان زنده زندگی در انسان است که در اکثریت انسان‌ها در حجاب ذهن است.



حسودان هیچ چیزی را برای غیر خودشان روا نمی‌دارند. آن‌ها کمیابی‌اندیش هستند. هرچه زندگی در گوششان می‌گوید: (به چیزی نچسب تا صاحب فراوانی نعمت شوی) آن‌ها نمی‌شنود. هر چه مولانا می‌گوید: «مترسید مترسید گریبان مدرانید» آن‌ها نمی‌شنود. هرچه مولانا می‌گوید:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای؟

پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

آن‌ها نمی‌شنوند. آن‌ها نه تنها این پندهای طلایی را نمی‌شنوند بلکه حتی بزرگانی چون مولانا را نمی‌بینند، چشمشان فقط روی همانیدگی‌ها باز است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۶۱

تا من باشی تو او نبینی

زیرا که شب است و چشم اعمی

*اعمی: کور

در این بیت می‌گوید تا زمانی که من ذهنی داریم، نسبت به زندگی کور هستیم و او را نمی‌بینیم. کوری ما از عینک همانیدگی‌هاست. این عینک ساخته من ذهنی ماست. این عینک به ما پیام می‌دهد که شب است. ما گمان می‌بریم که جهان همین است که عینک ما می‌گوید و نمی‌دانیم که چشم ما پوشیده شده است. ما در شب دنیا بالقوه نور زندگی هستیم که باید از پوشش همانیدگی‌ها آن را بیرون بیاوریم. این نور پشت حجاب، چشم دل ما را باز می‌کند تا او یا زندگی را ببینیم. درست است که شب است، اما چشم دل ما می‌تواند به این شب نورافشانی کند. کور گمان می‌برد که جهان سیاه است،

زیرا او چشم به جهان نگشوده. هرچه که بگوییم کوه زیباست، دریا زیباست، گل زیباست، او فقط در حد همین کلمات می‌فهمد. اما اگر چشم به جهان بگشاید دیگر واژه‌ها بی‌ارزش می‌شوند و فقط زیبایی می‌ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۱۵

اهل دنیا زان سبب اعمی‌دل‌اند

شارب شورابه آب و گل‌اند

*شارب: نوشنده

*شورابه: آب شور، منظور چشمه شور من‌ذهنی است که مناسب نوشیدن نیست.

اهل دنیا مطیع و برده من‌ذهنی خود هستند. آن‌ها روی چشم دل خود پرده پندار کشیده‌اند. پرده پندار هیچ‌گاه خود را آن‌چه که هست معرفی نمی‌کند. زیرا اگر اعتراف کند که من پرده‌ای هستم به‌عنوان مانع زنده شدن تو، ما از او پرهیز خواهیم کرد.

اما من‌ذهنی که اهل دنیا را «اعمی‌دل» کرده، با فریب و مکر درست‌کاری خود را به ما معرفی کرده است. ما هم باور کردیم و «اعمی‌دل» شدیم. آب شور من‌ذهنی که از آب و گل جهان است، به‌عنوان آب زندگی به ما غالب شده است.

پس مولانا می‌گوید اهل دنیا به این دلیل کور‌دل هستند که دل آن‌ها نوشنده آب شور است. ما باید از طریق فضاگشایی و تسلیم و حس نیاز به منعکس‌کنندگان زندگی از این شورابه‌هایی یابیم.

ای کور و کر به رقص آ.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۱

مدعی دیده‌ست، اما با غرض

پرده باشد دیده دل را غرض

چرا مولانا من‌های ذهنی را مدعی می‌نامد؟ زیرا آن‌ها این موضوع را انکار می‌کنند که پرده چشم دل هستند و ادعا دارند که چشم دل آن‌ها باز است یعنی به‌جای حس نیاز به زندگی ناز می‌کنند.

مدعی تسلیم نمی‌شود. مدام می‌گوید که می‌دانم. شیوع بیماری می‌دانم، ناز کردن و پندارکمال از من‌ذهنی مدعیان سرچشمه می‌گیرد. مدعی می‌گوید من دیده دارم اما زندگی می‌گوید تو دیده‌ای با غرض داری.

دیده با غرض، یعنی شمان من‌ذهنی که در انبوهی از خواستن‌های جهان غوطه‌ور است. او فقط می‌خواهد، معنای خود را در هزاران نوع خواستن خلاصه کرده. خواستن همسر، فرزند، مقام، علم، پول و غیره. این دیده می‌گوید اگر به این‌ها برسیم دیگر همه چیز دارم.

مصرع بعد می‌گوید «پرده باشد دیده دل را غرض» یعنی خواسته‌های انسان پرده‌ای است که پشت آن نخواستن و بی‌مرادی پنهان گشته. این پرده غرض به هشیاری ما غالب شده و آن را دربرگرفته، به همین دلیل نمی‌توانیم به پرده بودن آن پی ببریم. ما کور خواستن‌های من‌ذهنی شده‌ایم.

ای کور و کر برقص‌آ.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲

حق همی خواهد که تو زاهد شوی

تا غرض بگذاری و شاهد شوی



زاهد در این بیت کسی است که از این جهان و اقلام آن نومید گشته و مرکز خود را پاک و مطهر کرده است. حق یا زندگی از بشر پرهیز و همانیده نشدن را می‌خواهد، او از ما می‌خواهد که دست از خواستن‌های من‌ذهنی بکشیم.

البته این بدان معنی نیست که زیستن ما در این جهان گداگونه و مفلسانه باشد، دقیقاً برعکس این برداشت است. زندگی در با عدم کردن مرکزمان ما را غرق در نعمات جهان بیرون و درون می‌کند.

می‌گویند «تا غرض بگذاری و شاهد شوی» یعنی باید خواستن و اهداف من‌ذهنی را رها کنی و در این لحظه ابدی شاهد خودت باشی. عاقبت این اهداف طراحی شده به درد و بی‌مرادی ختم می‌شود. ما نباید بی‌مرادی را مکرراً تجربه کنیم و دوباره به مراد این جهانی روی بیاوریم.

مولانا می‌گوید غرض را بگذار. یعنی پرده‌ای که از خواستن‌های این جهان روی چشم تو آمده را از مقابل دیدگان خود بردار تا بدانی که چشم تو پشت این حجاب غرض‌ها کور بوده.

ای کور و کر برقص‌آ.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۳

کین غرض‌ها پرده دیده بود

بر نظر چون پرده پیچیده بود

که این غرض‌ها و خواسته‌های من‌ذهنی پرده چشم دل تو بوده.

«پرده پیچیده» در این بیت دو معنی دارد.

معنی اول این است که ما دور تا دور هشیاری زنده‌مان، با پرده این جهان پیچیده‌ایم.



معنی دوم این است که ما دیده هشیاری نظر را که ساده و روان است، پشت پرده پیچیدگی‌های پندار کور کرده‌ایم. این که ما نمی‌توانیم به راحتی از من ذهنی بیرون بیاوریم، نشان از پیچیدگی من ذهنی است. چطور می‌شود که انسان دید خود را کور می‌کند و خودش باعث گمراهی خودش می‌شود؟! ای کور و کر به رقص آ.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۴

پس نبیند جمله را با طمّ و رمّ

حُبُّكَ الْأَشْيَاءِ يُعْمَى وَ يُصَمِّمُ

طمّ و رمّ: زیاد و کم، کوچک و بزرگ، منظور انواع و اقسام همانیدگی کوچک و بزرگ است که انسان در مرکز خود دارد.

معنی فارسی مصرع دوم: «عشق تو به اشیاء تو را کور و کر می‌کند.»

می‌گوید اگر چشم دلمان در حجاب غرض و آرزوهای کوچک و بزرگ باشد ما نمی‌توانیم جهان را آن طور که هست ببینیم. اما انسانی که چشم او پاک از پرده‌های غرض است و با بینش عدم می‌بیند همیشه می‌تواند با قوه تمییز زندگی همه چیز را تشخیص دهد.

او حمله من ذهنی را با شاهد بودن در این لحظه تشخیص می‌دهد. او در این لحظه تشخیص می‌دهد که ما باید در دام «طمّ و رمّ» و انواع همانیدگی‌ها نیفتیم. او لحظه فضاگشایی را تشخیص می‌دهد، همان طور که لحظه فضا بندی را تشخیص می‌دهد.

در مصرع دوم به استناد از حدیث حضرت رسول می گوید عشق ما به اشیاء یا هر چیز که در بیرون است، ما را کور و کر می کند و اجازه نمی دهد جهان را بدون عینک یا پرده ببینیم.

حدیث

«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ.»

«عشق تو به اشیاء تو را کور و کر می کند.»

ای کور و کر برقص آ.

این ابیات را دوباره می خوانم:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۱

مدعی دیده ست، اما با غرض

پرده باشد دیده دل را غرض

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲

حق همی خواهد که تو زاهد شوی

تا غرض بگذاری و شاهد شوی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۳

کین غرض ها پرده دیده بود

بر نظر چون پرده پیچیده بود



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۴

پس نبیند جمله را با طمّ و رمّ

حُبُّكَ الْأَشْيَاءِ يُعْمَى وَ يُصِمّ

پایان قسمت اول پیغام «ای کور و کر برقص آ»

مهران

با عرض سلام و ادب

موضوع: رحمت و غضب خداوند شامل حال چه کسانی می‌شود؟

● رحمت خداوند:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳

ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها

ز آن سوی او چندان وفا، زین سوی تو چندین جفا

🌸 در این بیت جناب مولانا به دل خودشان و تمام انسان‌ها رو کرده و می‌گویند: ای دل! چگونه گناهانت را توجیه خواهی کرد در مقابل خدایی که اُسوهٔ وفا و رحمت است و تو که سراپا بی‌وفایی هستی.

● غضب خداوند:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴+

گوش تو تا بنالم، نگشاید چشمت

دهمت بیم، مَبارات تو اما نکنم

*مبارات: بیزار گردیدن از هم



برداشت من از این بیت:

جناب مولانا در این بیت از زبان خداوند می‌فرمایند: ای انسان اگر تو را دچار سختی می‌کنم و اگر تو را گوشمالی می‌دهم به خاطر عشقی هست که به تو دارم. من می‌خواهم که تو ای انسان به من زنده شوی و می‌خواهم چشم عدم بین تو باز شود، تا به اصل خودت آگاه شوی. ای انسان درست است که با گرفتن هم‌هویت شدگی‌های تو، تو را می‌ترسانم ولی این را بدان که غضب من هم به خاطر عشقی هست که به تو دارم. همانند مادری که به خاطر عشق به فرزندش، در پی تربیت او است، خداوند هم عاشق ما است و می‌خواهد ما را به خودش زنده کند ولی هیچ‌گاه از ما بیزار نمی‌شود.

✿ آیات قرآن در مورد رحمت خداوند:

📖 قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۱

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

«[موسی] گفت ای پروردگار من، مرا و برادرم را ببامرز و ما را در رحمت درآور که تو مهربان‌ترین مهربانانی.»

📖 قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۲

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ»

«بی‌تردید کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند، به زودی خشمی سخت از پروردگارشان و خواری و ذلتی در زندگی

دنیا به آنان خواهد رسید و این‌گونه دروغ‌باغان را کیفر می‌دهیم.»

در این دو آیه مشاهده می‌کنیم که هرکس درونش را از هم‌هویت شدگی‌هایش خالی کند و عدم را به مرکزش آورد،

مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرد. و هرکس در درونش هم‌هویت‌شدگی داشته باشد و عدم را به مرکزش نیاورد، دچار



خشم و غضب خداوند می‌شود، که این غضب هم به خاطر رحمت زیاد خداوند بر انسان است، چرا که خداوند می‌خواهد انسان را که امتداد خودش است به عشق الهی زنده کند و تمام این گوشمالی‌ها به همین خاطر است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۵

رحمتِ او سابق است از قهرِ او

سابقی خواهی، برِو سابقِ بچُو

جناب مولانا به انسان امید می‌دهد که ای انسان خوشنود باش که رحمت خداوند بسیار بیشتر از غضب ایشان است. پس نترس چرا که خداوند بسیار مهربان است و در واقع غضب خداوند هم به خاطر عشقی هست که بر انسان دارد و قهر ایشان هم به خاطر رحمت فراوانی است که بر انسان دارد. پس اگر رحمت خداوند را می‌خواهی، عدم را به مرکزت بیاور، چرا که عدم جذب کننده رحمت خداوند و دفع کننده غضب ایشان است.

با عشق و احترام

ساناز از اصفهان



با سلام و درود

ادب این است که به چوب پوسیده سبب‌سازی ذهنی و هشیاری جسمی تکیه نکنیم.

هشیاری جسمی کافی نیست! برای ما درد ایجاد می‌کند، هر کاری بکنیم بی‌اثر می‌ماند، زندگی‌مان پر از مسئله می‌شود.

ذهن ما به‌وسیله همانندگی‌هایش تمام هشیاری را مثل اسفنج جذب کرده. پس حضور ما در همین ذهن همانیده ما است. هشیاری و حضور ما باید از ذهن همانیده بیرون کشیده بشود.

فقط انعکاس مرکز گشوده شده است که در بیرون زیباست، انعکاس این ماه در بیرون است که زندگی‌مان را درست می‌کند. ولی ما به‌وسیله فکرهای بسیار بلند، فلسفه، منطق، استدلال به‌وسیله آن‌ها دنبال زیبایی می‌گردیم.

به محض این‌که فضا را باز کنیم می‌بینیم که یک خرد دیگری تمام این عالم را اداره می‌کند. یک «قضا و کُن فکائی» هست، یعنی اوست که ما را این‌ور آن‌ور می‌چرخاند. باید خودمان را آگاهانه تحت اداره او در بیاوریم.

خداوند به ما این من‌ذهنی را داده، الآن می‌گویید بشکن!

به عقل من‌ذهنی محدود ما می‌آید که این من‌ذهنی خیلی گران‌قیمت است، این گوهر است، حیف است که بشکند.

ولی کسی مثل ایاز گوهر را می‌شکند. کسی که خردمند است به امر شاه توجه می‌کند، نه به عقل من‌ذهنی.

سلطان می‌گوید این لحظه نگذار آن چیزی که ذهنت نشان می‌دهد بیاید به مرکزت. ایاز می‌گوید چشم، چیزی که ذهنم نشان می‌دهد نباید بیاید به مرکزم.

در آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد هیچ برکتی نیست. ما زیبایی و شکوه ایزدی را از تابش آفتاب با فضاگشایی در درون، می‌گیریم. در بیرون چیزی نیست.



بنابراین با این آگاهی دیگر از زیر نفوذ حرکت ذهنم بیرون می‌آیم. با حرکتی که در درونم ایجاد می‌شود از ذهن به سوی زندگی سفر می‌کنم. با تغییرات چیزهای ذهنی به واکنش نمی‌افتم.

جانوری که بر اساس تغییرات همانندگی‌ها می‌جنبد، علف جهنم می‌شود، آتش دوزخ را برای خودش ایجاد می‌کند. پس من دیگر نمی‌خواهم جهد بی‌توفیق بکنم.

با سپاس

الناز از آلمان

(از برنامه ۹۶۱ گنج حضور، بخش دوم)



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com